



## معنا در افعال ساخته شده از فرایند تبدیل در زبان فارسی

ویدا شقاقی<sup>۱</sup>، آرمان ذاکر<sup>۲</sup>

### چکیده

فرایند تبدیل<sup>۳</sup> در ساخت ستاک حال افعال زبان فارسی از اسم‌ها و صفت‌ها فرایندی زایا است. با وجود رویکردهای گوناگون به پدیده‌ی معنا در این فرایند هنوز نظریه‌ای که بتواند تمامی جنبه‌های معنایی این پدیده را تبیین کند ارائه نشده است و به نظر می‌رسد که ترکیبی از رویکردها و نظریه‌های موجود می‌تواند در این زمینه راهگشا باشد. این نظریه‌ی ترکیبی شامل نظریه مجاز در چهارچوب زبان‌شناسی شناختی، رویکرد کاربردشناسانه‌ی کلارک و کلارک (۱۹۷۹) و رویکرد صورتگرایی لیبیر (۲۰۰۴) است. در این رویکرد، که می‌توان آن را رویکرد تلفیقی نامید، فرایند تبدیل فرایندی آگاهانه بر مبنای دانش مشترک اهل زبان است که طی آن یک مفهوم دچار چرخش شده و به صورت واژه‌ای با برجسب جدید در واژگان شخص «بازفهرست»<sup>۴</sup> می‌شود. واژه‌ی جدید تولید شده ممکن است وارد واژگان دائمی زبان شود و یا فراموش شود.

**کلید واژه‌ها:** فرایند تبدیل<sup>۵</sup>، افعال تبدیلی<sup>۶</sup>، مقولات واژگانی<sup>۷</sup>، نظریه بازفهرست، مجاز<sup>۸</sup>

✉ vshaghghi@hotmail.com

۱- عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی

✉ zakerarman@yahoo.com

۲- دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی (نویسنده مسئول)

تاریخ پذیرش: ۹۱/۶/۱۸

تاریخ دریافت: ۹۱/۴/۲۶

<sup>۳</sup> فرهنگستان زبان فارسی برای این مفهوم معادل «تغییر مقوله» را پیشنهاد کرده است. به این علت که پدیده‌های صرفی دیگری چون اشتقاق هم فرایندهای تغییر دهنده‌ی مقوله هستند، در این مقاله از معادل «فرایند تبدیل» استفاده شده تا با دیگر فرایندهای صرفی اشتباه نشود.

<sup>۴</sup> Metonymical Shift

<sup>۵</sup> Relisting Hypothesis

<sup>۶</sup> Conversion

<sup>۷</sup> Converted Verbs

<sup>۸</sup> Lexical Categories

<sup>۹</sup> Metonymy

## مقدمه

مقوله‌های واژگانی در دستور زبان معمولاً بر پایه خصوصیات معنایی، نحوی و صرفی تعریف می‌شوند و انتظار بر این است که هر واژه با توجه به مقوله‌ی واژگانی خود، دارای رفتار دستوری مشخصی باشد مبتنی بر حضور آن در نقش‌های نحوی یا معنایی ویژه طبقه خود. اما همیشه چنین نیست و گاه مواردی در زبان‌های مختلف مشاهده می‌شود که یک واژه از یک مقوله، در نقشی دستوری که متعلق به مقوله‌ی دیگری است ظاهر می‌شود. مثلاً واژه‌ای که متعلق به مقوله‌ی واژگانی اسم است، در جایگاه و نقشی ظاهر می‌شود که مخصوص اعضای مقوله‌ی صفت است؛ این موارد نمونه‌ای از فرایند تبدیل<sup>۱</sup> است.

تبدیل را در دستوره‌های توصیفی فرایندی صرفی تعریف می‌کنند که در جریان آن یک عنصر طبقه‌ی واژگانی خود را بدون اضافه شدن و تغییر می‌دهد (کوئیک و همکاران؛ ۱۹۸۷: ۴۱). یا به تعریف دیگر «استفاده از یک صورت که به عنوان عضو پایه‌ی یک طبقه‌ی دستوری محسوب می‌شود، به عنوان عضو یک طبقه‌ی دستوری دیگر، بدون تغییر صورت را تبدیل می‌نامند» بائر (۱۹۸۳: ۲۲۷). رابرت (۲۰۰۴: ۱۳۸) این پدیده را "انعطاف مقوله‌ای"<sup>۲</sup> و "تکواژهای فرامقوله‌ای"<sup>۳</sup> نیز نامیده‌است. نمونه‌های این پدیده در زبان انگلیسی کاربرد صفت در جایگاه اسم و فعل است: واژه‌ای مثل فکس fax هم می‌تواند به عنوان اسم و هم فعل به کار رود:

1) I received a document by **fax**.

من مدرکی را با فکس دریافت کردم.

He **faxed** me a document.

او مدرکی را برای من فکس کرد

این پدیده در دستوره‌های توصیفی انگلیسی چندان مورد توجه قرار نگرفته است و این دستورها تنها به تعریف این پدیده پرداخته‌اند (گارسیا و لاسکو، ۲۰۰۹: ۱۱۶۴).

فرایند تبدیل در زبان فارسی فرایندی زیاست و نمونه‌های بسیاری در زبان فارسی هم دیده می‌شود که در آن اعضای یک مقوله در نقش و جایگاهی ظاهر می‌شوند که جایگاه اعضای

<sup>1</sup>. Conversion

<sup>2</sup>. Categorical Flexibility<sup>۲</sup>

<sup>3</sup>. Transcategorical Morphemes

مقوله‌ی دیگر است و بدون تغییر در صورت گویی تغییر مقوله داده‌اند مثال‌های زیر نمونه‌ای از آن است:

(۲) الف) به **بزرگترها** باید احترام گذاشت. (تبدیل صفت به اسم)

ب) علی **خوب** درس می‌خواند. (تبدیل صفت به قید)

ج) حلقه‌ی **طلا**، لباس **کرباس** (تبدیل اسم به صفت)

د) **دوخت** این لباس چندان ظریف نیست. (تبدیل فعل به اسم)

یکی از مصادیق فرایند تبدیل در زبان فارسی فرایندی است که طی آن اعضای برخی مقولات واژگانی همچون برخی اسم‌ها و صفت‌ها به صورت ستاک فعلی در ساخت افعال ظاهر می‌شوند، افعال محصول این فرایند در دستور سنتی فارسی افعال جعلی نامیده می‌شوند مثل «می‌شوند»، «بگاز» و امثال آن.

برای تبیین فرایند تبدیل در نظریه‌های مختلف زبان‌شناسی رویکردهای گوناگونی ارائه شده است که در بخش بعد توضیح داده خواهد شد ولی به نظر می‌رسد هنوز نظریه‌ی جامعی که در برگیرنده و تبیین‌کننده‌ی تمامی ابعاد این فرایند باشد ارائه نشده است. در این مقاله سعی شده که با بررسی فرایند تبدیل در ساخت افعال موسوم به جعلی در زبان فارسی با تاکید بر جنبه‌های معنایی این پدیده نظریه‌ای ارائه شود که با در نظر داشتن رویکردهای گوناگون دیدگاهی ترکیبی به این پدیده داشته باشد. به عبارت دیگر نظریه ارائه شده در این مقاله ترکیبی از نظریه‌های کاربردشناسانه (کلارک و کلارک ۱۹۷۹)، صوری (لیبر ۲۰۰۴) و شناختی (نظریه مجاز) است که می‌توان آن را نظریه‌ی تلفیقی نامید.

### ۱- پیشینه: تبیین‌های موجود نظری درباره‌ی فرایند تبدیل

جایگاه تبدیل تا حدودی در دستور زبان نامشخص است؛ برخی آن را یکی از فرایندهای واژه‌سازی در زبان دانسته‌اند و گاهی آن را زیرمجموعه‌ای از اشتقاق به شمار آورده‌اند و برخی دیگر آن را فرایندی مستقل از دیگر فرایندهای واژه‌سازی دانسته‌اند (بائر، ۱۹۸۳: ۳۱)؛ و گروهی این پدیده را اصولاً فرایندی نحوی دانسته‌اند (مارانتز، ۲۰۰۱).

یکی از قدیمی‌ترین این رویکردها این است که واژه‌های دارای نقش‌های متفاوت را واژه‌های "هم‌نام"<sup>۱</sup> به حساب آوریم که به طور اتفاقی دارای صورت یکسانی هستند (یسپرسن ۱۹۹۰: ۸۴). البته یسپرسن این رویکرد را به عنوان یک احتمال مطرح کرد و خود مدافع آن نبود. اشکال این رویکرد عدم توجه به ارتباط معنایی دو واژه‌ی مورد بحث است.

رویکرد دیگر "عضویت دوگانه"<sup>۲</sup> است. بدین مفهوم که این واژه‌ها همزمان به دو مقوله‌ی واژگانی تعلق دارند (ساندرز، ۱۹۸۸). این رویکرد را ساندرز مطرح و سپس خود آن را رد می‌کند زیرا نمی‌تواند جهت فرایند تبدیل را مشخص کند. منظور از جهت فرایند نشان دادن این نکته است که کدام صورت یا کاربرد اصلی و کدامیک غیر اصلی است.

رویکرد دیگر توسعه مجازی<sup>۳</sup> کاربرد واژه‌هاست بدین معنی که این واژه‌ها روی محور همنشینی جایگزین عناصر محذوف دیگری شده‌اند (رادن و کووکس، ۱۹۹۹). این همان رویکردی است که دستوریان سنتی فارسی هم در توضیح پدیده‌هایی چون صفت جانشین اسم به کار برده‌اند. اشکال این رویکرد این است که برای تمامی موارد تبدیل مثل تبدیل اسم به فعل و فعل به اسم جوابگو نیست.

رویکرد دیگر تلقی تبدیل به عنوان «وند افزایشی صفر»<sup>۴</sup> یعنی اضافه شدن یک وند از نظر آوایی تهی به یک ستاک است. این رویکرد مورد نظر مرشان (۱۹۶۹)، کیپارسکی (۱۹۹۷) و با تفاوت‌های جزئی دان (۲۰۰۴، ۲۰۰۵) است. بر رویکرد تبدیل به عنوان "تکواژ صفر"<sup>۵</sup> ایراداتی وارد کرده‌اند. مهمترین این ایرادات این است که واژه‌هایی که تحت فرایند تبدیل ساخته می‌شوند، خصوصیات معنایی متفاوتی دارند. برای مثال در زبان انگلیسی خصوصیات معنایی تمامی افعالی که از اسم ساخته می‌شوند یکسان نیست. همچنین توزیع فرایند تبدیل همچون اشتقاق نیست: در افعالی که از اسم با فرایند تبدیل ساخته می‌شوند تنوع کمتری از نظر امکانات دستوری چون "سببی"<sup>۶</sup> و "ایستایی"<sup>۷</sup> وجود دارد (لیبر، ۲۰۰۴: ۹۴). همچنین به لحاظ معنایی، فاصله‌ی معنایی محصولات فرایند تبدیل، از درونداد آن‌ها در مقایسه با فرایند اشتقاق بیشتر است و معمولاً برونداد

1. Homonymy

2. Dual membership

3. Metonymy

4. Zero affixation

5. Zero morpheme

6. Causative

7. Stative

فرایند تبدیل معانی اصطلاحی‌تر و بافت ویژه‌تر دارند (کلارک و کلارک، ۱۹۷۹: ۷۸۱). برای مثال بزرگترها در بافت جمله‌ی (۲-الف) تنها به معنی افراد مسن‌تر است و معنای آن محدودتر از صفت بزرگ است. این تنوع معنایی موجب فرض وندهای صفر متعدد با معانی متفاوت می‌شود. گرچه اغلب نظریه‌های زبانی عناصر فاقد تجلی آوایی را مطلوب نمی‌انگارند و تنها در برخی نظریه‌های زایشی این پدیده مطرح می‌شود.

رویکرد دیگر باز فهرست شدن<sup>۱</sup> یا ساخت واژه‌ی جدید است (کلارک و کلارک، ۱۹۷۹) و لیبر (۱۹۹۲، ۲۰۰۴، ۲۰۰۵). رویکرد لیبر به تبدیل رویکرد "واژه‌سازی بدیع/نوآورانه ۲" در جریان این فرایند است. لیبر (۲۰۰۴، ۲۰۰۵) فرایند تبدیل را فرایندی می‌داند که در جریان آن اهل زبان معمولاً به صورت خودآگاه یک واژه را به واژه‌ای جدید تبدیل می‌کنند، و این واژه‌ی جدید در صورت استفاده‌ی مکرر در واژگان ذهنی ذخیره می‌شود. بدین ترتیب مسئله‌ی تفاوت‌های معنایی و محدودیت‌های نظریه‌ی "تکوژ صفر افزایی" حل می‌شود.

رویکرد دیگر، تحلیل نحوی از فرایند تبدیل است: واژه‌ها به عنوان ریشه‌های بدون مقوله‌ی واژگانی در واژگان فهرست شده‌اند و تعبیرها و مقولات مختلف آن‌ها در نحو مشخص می‌شود. پس در این رویکرد تبدیل فرایندی نحوی است و نه صرفی (مارانتز، ۲۰۰۱). این دیدگاه در چهارچوب نظریه‌ی صرف پراکنده<sup>۳</sup> (مارانتز و هله، ۱۹۹۷) ارائه شده است. این رویکرد به واژه‌سازی یک رویکرد کاملاً نحوی و صوری است و قادر به تبیین این مسئله نیست که برونادهای فرایند تبدیل در بسیاری از موارد، معانی اصطلاحی و گاه‌واژه‌ای دارند مثلاً اینکه بزرگترها فقط اسمی که از بزرگتر ساخته شده باشد نیست بلکه اصطلاحی است برای اشاره به بزرگان خانواده و جامعه و شبیه آن.

### ۱-۱- افعال تبدیلی در زبان فارسی، تبدیل واژه به ستاک

در افعالی که محصول فرایند تبدیل در زبان فارسی هستند عناصر واژگانی به ستاک حال فعل تبدیل می‌شوند. در زبان فارسی تمامی صورت‌های تصریفی افعال از ستاک فعلی حال و گذشته ساخته می‌شوند. با توجه به تغییرات آوایی و صرفی که در تاریخ زبان فارسی روی داده است رابطه‌ی بین ستاک حال و گذشته‌ی افعال سماعی (به ظاهر بی قاعده) است ولی در افعال موسوم

<sup>۱</sup>. Relisting

<sup>۲</sup>. Innovative Coinage

<sup>۳</sup>. Distributed Morphology

به جعلی که ستاک حال آن‌ها محصول فرایند تبدیل است، ستاک ماضی این افعال از ستاک مضارع به اضافه‌ی پسوند (-ید) ساخته می‌شود (ابوالقاسمی ۱۳۸۳) مثل فعل «خوایید»، «پرید» و امثال آن.

برخی از زبان‌شناسان اصطلاح فرایند تبدیل را تنها در مواردی به کار می‌برند که محصول این فرایند خود به تنهایی و بدون هیچ‌گونه وندی در زبان به کار رود؛ از آنجا که ستاک حال افعال در زبان فارسی هرگز به تنهایی به صورت یک واژه‌ی بسیط به کار نمی‌رود و همواره جزئی از ساختمان افعال است و افعال در فارسی شناسه می‌گیرند، بنابراین کاربرد واژه‌هایی از مقولات دیگر واژگانی در جایگاه ستاک افعال، کمی با صورت‌های دیگر فرایند تبدیل متفاوت است و می‌توان آن را به نوعی تبدیل ستاک یا ستاک‌سازی نامید تا فرایند واژه‌سازی. این فرایند در برخی زبان‌های هندواروپایی که تصریف فعل داشته‌اند، مثل انگلیسی باستان، هم وجود داشته است. در آن زبان بعد از از بین رفتن تصریف‌ها در سیر تکامل زبان این ستاک‌های فعلی با منشاء اسم و صفت، امروزه خود به تنهایی بدون نیاز به شناسه به صورت واژه‌های بسیط به کار می‌روند.

### ۱-۲- افعال تبدیلی در زبان فارسی

فرایند تبدیل ستاک در زبان فارسی فرایندی کهن است و سابقه‌ی آن به فارسی باستان برمی‌گردد. برای مثال -m'iana\* ایرانی باستان ماده‌ی مضارع جعلی به معنی شبیه بودن در اصل اسم است. -fyaÉhva اوستایی به معنی «تگرگ باراندن (فعل)» از اسم -fyaÉhav به معنی «تگرگ» ساخته شده است (منصوری، ۱۳۸۲).

در فارسی میانه هم اینگونه افعال در متن‌هایی مثل «دینکرد» و «زادسپرم» و بندهش دیده می‌شوند (منصوری، ۱۳۸۲). به گفته‌ی ابوالقاسمی (۱۳۸۳: ۱۷۰)، در فارسی میانه ستاک جعلی به دو روش ساخته می‌شود:

۱) اسم بدون اینکه وندی به آن اضافه شود به صورت ستاک حال به کار می‌رود مثلاً: xwar- (فارسی میانه زردشتی) (خوار کردن) که در فارسی دری «خوار» شده است اسم است و به عنوان ستاک حال هم به کار می‌رود. یعنی از اسم به فعل تبدیل شده است.

۲) با اضافه کردن -an به آخر اسم و صفت ستاک حال متعدی (سببی) مثل ram-an رامان(دن) به معنی «آرام کردن» که از صفت «ram» ساخته شده است<sup>۱</sup> (همان).

تعاریف و رویکردهای گوناگونی برای تعریف افعال جعلی در دستور سنتی وجود دارد اینگونه افعال را افعال جعلی، بر ساخته (فرهنگستان ادب پارسی ۱۳۸۸)، فعل‌های اسمی (صادقی ۱۳۸۰) و فعل قیاسی عام (بهار و همکاران ۱۳۴۲ [۱۳۲۸]) نامیده‌اند.

فعل‌های ساخته شده از فرایند تبدیل در زبان فارسی را می‌توان به دو دسته‌ی کلی تقسیم کرد، دسته‌ی نخست افعالی هستند که در واژگان زبان تثبیت شده‌اند و می‌توان آن‌ها را در فرهنگ‌های زبان فارسی مشاهده کرد. جباری (۱۳۸۷: ۶۱) در جدولی فهرست افعال ساخته شده از مقولات واژگانی دیگر در زبان فارسی را که در فرهنگ فارسی معین ثبت شده‌اند، ارائه داده است مثل «خوابیدن»، «رقصیدن»، «نالیدن» و امثال آن. به گفته‌ی وی این افعال اکثریت قاطع فعل‌های ساده‌ی زبان فارسی را تشکیل می‌دهند. تعداد این افعال به گفته‌ی وی مجموعاً ۱۴۴ مورد است. این افعال با استفاده از فرایند تبدیل از اسم‌ها و صفت‌های فارسی ساخته شده‌اند. البته باید به این فهرست افعالی که برای توصیف پدیده‌های علمی ساخته شده‌اند را نیز افزود. مثل «یونیدن» از واژه انگلیسی «یون» و یا «قطبیدن» از واژه قطب.

دسته‌ی دوم از افعال تبدیلی افعالی هستند که با استفاده از فرایند تبدیل ساخته شده‌اند ولی هنوز به واژگان زبان فارسی راه نیافته‌اند و به عبارت دیگر نواژه و گاه‌واژه<sup>۱</sup> هستند. مثل گزیدن و زنگیدن و امثال آن. وجود این افعال نشانگر فعال و زایا بودن فرایند ساخت افعال تبدیلی است. هرچند خانلری (۱۳۷۳) معتقد است که فرایند تبدیل در ساخت افعال دیگر فرایند زایایی نیست اما موارد زیادی از نواژه‌ها و گاه‌واژه‌هایی وجود دارد که بر پایه این فرایند ساخته شده‌اند. این پدیده در گفتار و نوشتار دیده می‌شود ولی زایایی آن در گفتار بیشتر است که دلیل آن محافظه کار بودن نوشتار است. مواردی از این واژه‌ها در متون کهن چون شاهنامه هم دیده می‌شود.

(۳ الف) **بیاگاهد** امروز چو من رزمجوی شوم با سواران چین پیش اوی فردوسی

در مثال‌های زیر نمونه‌هایی دیگر از این فرایند دیده می‌شود:

(۳ ب) **بگاز** بریم.

(ج) مهاجم به طرف دروازه می‌شوته.

(د) حالا نفس بگیر که مصدر گرفت شعر

<sup>۱</sup>. nonce-word

که شاخ مصراع ناتمام می‌شعرمت...

ساختن نوواژه از طریق فرایند تبدیل سابقه‌ای تاریخی دارد و شاید مشهورترین نمونه از این نوع استفاده از فرایند تبدیل برای ساخت افعال به شاعر عصر صفوی طرزی افشار بازمی‌گردد. دیوان اشعار طرزی پر از نوواژه‌هایی است که وی از دیگر عناصر واژگانی زبان فارسی ساخته است:

تو را طرزی صد هزار آفرین که طرز غریبی جدیدی‌های

اگرچه طرز نو اختراعیدم جانب نظم را مراعیدم (به نقل از منصوری ۱۳۸۲).

ترکیدم و تاتیدم و آنکه عربیدم در دیده‌ی صاحبنظران بوالعجیبدم (به نقل از انزابی

نژاد، ۱۳۷۹).

مهمترین مشکلی که در زمینه این نوواژه‌ها و یا گاه‌واژه‌ها وجود دارد نحوه‌ی درک معنای آن‌ها توسط اهل زبان است. هر چند عده‌ای از زبان‌شناسان ساخت این نوواژه‌ها را مصداق فرایند تبدیل نمی‌دانند اما لیبر معتقد است که وجود این نوواژه‌ها و گاه‌واژه‌ها نشان دهنده این حقیقت است که فرایند تبدیل یک ابداع نوآورانه است و تمامی واژه‌های محصول فرایند تبدیل که اکنون در واژگان زبان ثبت شده‌اند خود روزی نوواژه بوده‌اند.

در این مقاله سعی بر این است که نشان دهیم چگونه معنای اینگونه افعال توسط اهل زبان از معنای عناصر تشکیل دهنده‌ی آنها یعنی اسم و صفتی که ستاک آنها را تشکیل می‌دهد درک و تحلیل می‌شود.

به گفته‌ی منصوری (۱۳۸۲) در زبان فارسی امروزی افعال تبدیلی با استفاده از فرایندهای زیر

ساخته می‌شوند:

الف) افعالی که از اسم بدون اینکه پسوندی به آن اضافه شود ساخته شده و می‌شوند مثل:

«آرزوم»، «آسان»، «آغوش»، «جنگ»، «رزم»، «نام» و امثال آن.

ب) افعالی که از صفت ساخته می‌شوند مثل: «آگاهیدن»، «خشکیدن»، «خیسیدن» و امثال

آن.

ج) آن‌هایی که از واژه‌های دخیل ساخته می‌شوند مثل:

«رقصیدن» و «طلبیدن» از عربی؛ «قاییدن» و «چاپیدن» از ترکی؛ و «شوتیدن» و «گازیدن»

(گاز دادن) از انگلیسی.



## ۲- در جستجوی نظریه‌ی معنایی برای افعال تبدیلی

در این قسمت ضمن معرفی نظریه‌های معنایی موجود در زمینه افعال تبدیلی با استفاده از نظریه‌های معنایی لیبر (۲۰۰۴)، اشتکائر (۱۹۹۶) و کلارک و کلارک (۱۹۷۹) نشان می‌دهیم اهل زبان چگونه معنای این افعال را می‌فهمند و تحلیل می‌کنند. در این مقاله از رویکردی ترکیبی برای تبیین معنایی فرایند تبدیل استفاده می‌شود. این رویکرد را مارتسا (۲۰۰۷) برای زبان انگلیسی با کمی تفاوت از آنچه در این مقاله ارائه می‌شود به کار برده است. این نظریه ترکیبی از نظریه‌های اشتکائر (۱۹۹۶)، لیبر (۲۰۰۴)، کلارک و کلارک (۱۹۷۹) و نظریه مجاز<sup>۱</sup> است. اشتکائر (۱۹۹۶) معتقد است که فرایندهای زبانی از جمله فرایند تبدیل در پی «ارزش یابی دوباره واقعیت ملموس» انجام می‌پذیرند. به گفته‌ی اشتکائر این «بازمقوله‌بندی مفهومی<sup>۲</sup>» به ما نشان می‌دهد که فرایند تبدیل یک فرایند وندافزایی با پسوند صفر نیست. وی خصوصیات زیر را برای فرایند تبدیل در زبان انگلیسی برمی‌شمارد:

الف) باز مقوله‌بندی معنایی

ب) تغییر مقوله‌ی واژگانی

ج) نزدیکی معنایی بین دو جفت دخیل در فرایند (فعل و عنصری که فعل از آن ساخته می‌شود).

د) شباهت آوایی/نوشتاری صورت‌های پایه (همان، ۴۶).

فرایند بازمقوله‌بندی یک فرایند شناختی است که در ذهن اهل زبان صورت می‌گیرد. کلارک و کلارک (۱۹۷۹: ۷۸۷) فرایند تبدیل را یک ابداع نوآورانه می‌دانند و فرایند معنایی دخیل را بر پایه‌ی اصول همکاری کاربردشناسانه‌ی زیر تعریف می‌کنند:

گوینده در کاربرد نوآورانه‌ی اسم به جای فعل اهداف زیر را دارد:

الف) می‌خواهد نوعی موقعیت را بیان کند (ب) گوینده دلایل خوبی دارد که بپذیرد که در این موقعیت مخاطب (ج) می‌تواند به درستی معنا را بر پایه‌ی دانش مشترکشان (د) به شکلی منحصر به فرد (ه) محاسبه کند طوری که اسم منبع به نوعی در موقعیت نقشی داشته باشد و موضوع مشخصی از فعل باشد که در رویداد فعل نقش بازی می‌کند (ز).

<sup>۱</sup>. Metonymy Hypothesis

<sup>۲</sup>. Conceptual Recategorization

تلفیقی از دو نظریه‌ی لیبر (۲۰۰۴) و کلارک و کلارک (۱۹۷۹) می‌تواند نشان دهنده‌ی فرایند معنایی دخیل در افعال تبدیلی باشد. لیبر (۲۰۰۴) معتقد است فرایند تبدیل عبارت است از فهرست شدن دوباره‌ی واژه‌ها در واژگان. این فرایند به گفته‌ی وی دارای خصوصیات زیر است:

الف) واژگان زبان اجازه‌ی ورود مدخل‌های جدید را می‌دهد.

ب) فرایند تبدیل هنگامی اتفاق می‌افتد که عنصری که قبلاً در واژگان فهرست شده، دوباره به عنوان عنصری جدید در واژگان وارد شود (همان، ۹۰).

برای این که عنصری بتواند «بازفهرست» شود ابتدا باید «بازمقوله‌بندی» شود، بازمقوله‌بندی به عنوان یک فرایند ذهنی، پیش‌نیاز بازفهرست شدن است. بازمقوله‌بندی ممکن است نتیجه‌ی چرخش مجازی یا استعاری باشد (مارتسا، ۲۰۰۷).

### ۳- گام اول چرخش مجازی، بازمقوله‌بندی معنایی

در زبان‌شناسی شناختی مجاز تنها یک آرایه ادبی نیست و بنا بر گفته‌ی لیکاف (۱۹۸۷: ۷۷) یکی از خصوصیات پایه شناخت است. معمولاً استفاده‌کنندگان از زبان یک جنبه‌ی آشنا و زودفهم از زبان را به عنوان کل آن پدیده یا خصوصیتی مربوط به آن پدیده استفاده می‌کنند. بنابراین مجاز وسیله‌ای شناختی است برای دستیابی به مفاهیم انتزاعی که به آسانی قابل دسترسی اهل زبان نیستند. تعریف مجاز در رویکرد شناختی بدین صورت است: مجاز فرایندی شناختی است که در جریان آن یک عنصر مفهومی (وسیله) دسترسی ذهنی به یک عنصر مفهومی دیگر را در همان دامنه فراهم می‌کند (کووچسز ۱۹۹۸: ۳۹).

در مجاز از یک عبارت برجسته تر برای اشاره به یک عبارت کمتر برجسته استفاده می‌شود. مثال این پدیده اشاره به فردی که در یک رستوران همبرگر سفارش داده توسط آشپز رستوران با واژه‌ی همبرگر در جمله‌ی زیر است: همبرگر، میز چهار نشسته است (دریون ۱۹۹۹: ۲۷۵). مجاز یک ابزار شناختی برای اشاره به مفاهیم انتزاعی با استفاده از مفاهیم آشناتر است و این توانایی بر پایه‌ی دانش مشترک ما از جهان شکل گرفته است. کووچسز (۱۹۹۸: ۴۱) معتقد است که مجاز وقتی اتفاق می‌افتد که ما یک «مدل شناختی آرمانی (Idealized Cognayive Model)» (لیکاف<sup>۱</sup> ۱۹۸۷: ۱۱۳-۱۱۴) داشته باشیم. منظور از مدل شناختی آرمانی این است که ما معنای

<sup>۱</sup>. Lakoff

عبارات زبانی را تنها در مقابل پیش‌زمینه بافت شناختی آن‌ها می‌فهمیم. برای مثال اگر ما قالب شناختی یک معامله را در نظر بگیریم در این قالب ما با مفاهیمی چون فروشنده و خریدار و پول و خرید و فروش و قیمت و پرداخت و مفاهیمی از این دست سروکار داریم وقتی ما از واژه خرید استفاده می‌کنیم کانون توجه ما خریدار و جنس مورد معامله و فروشنده است و پول و قیمت و پرداخت در پس‌زمینه قرار می‌گیرند بنابراین ما برای درک معنی هر کدام از این مفاهیم باید معانی تمام آن‌ها را بدانیم و هر کدام از این مفاهیم برانگیزاننده و کانونی‌کننده جنبه‌ای از کل این فرایند است. ما برای همه‌ی چیزهای مفهومی شده یک مدل شناختی داریم که شامل مفهومی سازی اشیاء، رویدادها و واژه‌ها و مفاهیم آنهاست (کوچسز ۱۹۹۸: ۴۱). دانش مشترک ما درباره‌ی جهان در مدل‌های شناختی صورت‌بندی می‌شود و به ما اجازه می‌دهد درباره‌ی مفاهیم و رابطه‌ی آن‌ها صحبت کنیم. مجاز برخاسته از دو جنبه‌ی مدل‌های شناختی است: «کل از جزء» و «اجزای مربوط به هم از یک کل». در نوع دیگری از مجاز اشیاء (اسم‌ها) لزوماً برای ارجاع به اشیای دیگر به کار نمی‌روند بلکه گاهی برای ارجاع به یک عمل (فعل) یا یک خصوصیت (صفت) به کار می‌روند (شانفیلد ۲۰۰۵: ۱۵۸-۱۵۹). مثل وقتی که ابزاری که در یک عمل به کار می‌رود، برای اشاره به آن عمل به کار رود مثلاً بجای اینکه بگوییم «به ماشین گاز دادن» بگوییم «گازیدن» مثل جمله‌ی: «بگاز بریم». در مواردی که ما از برجسته‌ترین عنصر دخیل در یک فرایند برای اشاره به آن فرایند استفاده می‌کنیم برای مثال اگر برای اشاره به فرایند «با مشت به دیوار کوبیدن» از فعل «مشتیدن» استفاده کنیم در واقع ما از برجسته‌ترین عنصر این فرایند یعنی «مشت زدن» برای اشاره به کل فرایند استفاده کرده‌ایم وقتی این فرایند «واژگانی» شود آنگاه ما فعل «مشتیدن» را خواهیم داشت. این مدل شناختی پایه‌ی مجاز و چرخش مجازی است.

زبان‌شناسان شناختی معتقدند که فرایند تبدیل ریشه در چرخش مجازی دارد (شانفیلد ۲۰۰۵: ۱۴۷). این فرایند مفهومی به گفته‌ی اشتکائر تنها گام اول در فرایند تبدیل است.

در بررسی افعال تبدیلی در زبان فارسی فرایندهای مفهوم سازی زیر دیده می‌شود:

ابزار به عنوان عمل: مشتیدن، گازیدن

اسم مکان بجای فرایند: کربلائییدن، مکئیدن، حجیدن، تبریزیدن

خصوصیت مفعول بجای عمل: خشکیدن، ماسیدن و ...

نتیجه بجای فرایند: جنگیدن، بسیجیدن و ...

با تکیه بر پژوهشی پیکره‌بنیاد در پژوهش‌های آینده می‌توان به فرایندهای معنایی دخیل در چنین فعل‌سازی‌هایی دست یافت.

برای اسم‌های نشان‌دهنده یک فرایند که در فارسی «اسم عمل» نامیده می‌شوند می‌توان تحلیل فارل (۲۰۰۱) را در نظر داشت. وی بر پایه دستور شناختی لانگاکر معتقد است که تبدیل اسم به فعل شامل «تحلیل جایگزین طرح‌واره تصوری مشترک» بین اسم و فعل است. برای مثال در فعل «بوسیدن» که از اسم «بوس(ه)» ساخته شده است، این فرایند یک فرایند فعال است که بین دو مشترک شرکت کننده در این عمل می‌تواند به صورت یک رویداد واحد که دربرگیرنده تمامی فرایند و شرکت کنندگان است بسته‌بندی شود. این فرایند یعنی تحلیل مجدد و بسته‌بندی طرح‌واره‌های تصوری بر مبنای زاویه دید ما به پدیده‌ها از فرایندهای شناختی است که ارتباط نزدیکی با فرایند چرخش مجازی دارد.

#### ۴- گام دوم نظریه معنایی لیبر: اسکلت‌ها و بدن‌ها

همانطور که گفتیم لیبر فرایند تبدیل را حاصل بازفهرست شدن عناصر واژگانی در زبان می‌داند.

در کتاب صرف و معنی‌شناسی واژگانی (۲۰۰۴)، لیبر نظریه‌ی معناشناسی واژگانی خود را ارائه می‌دهد که هدف از ارائه این نظریه توضیح پدیده‌هایی چون اشتقاق و ترکیب و تبدیل است. لیبر برای توضیح نظریه‌اش از آثار مربوط به معناشناسی واژگانی چون جکنداف (۱۹۹۰)، پوستیوسکی (۱۹۹۵)، زیمانک (۱۹۸۵) و ویرژیبتسکا (۱۹۹۶) استفاده کرده است. مهمترین تفاوت نظریه لیبر با این نظریه‌ها این است که نظریه‌ی او برای تمامی مقولات واژگانی است یعنی مختصه‌های معنایی و نقشی چون [پویا<sup>۱</sup> /+ -] برای فعل‌ها، [ماده<sup>۲</sup> /+ -] برای اسم‌ها و [خصوصیت<sup>۳</sup> /+ -] برای صفت‌ها که او تعریف می‌کند و برای تمام مقوله‌های واژگانی مورد استفاده قرار می‌گیرد در حالی که نظریه جکنداف که تنها برای افعال کاربرد دارد.

نظریه معناشناسی واژگانی لیبر دو عنصر یا ابزار تحلیل دارد: اسکلت و بدن. اسکلت بخش تجزیه‌ای نظریه اوست و شامل مجموعه‌ی سلسله مراتبی از نقش‌ها و یا مختصه‌ها و

1. Dynamic

2. Material

3. Substance

موضوع‌هاست. به عقیده‌ی لیبر نه تنها افعال بلکه دیگر مقولات واژگانی چون اسم‌ها هم دارای موضوع هستند. به پیروی از ویلیامز (۱۹۸۱: ۸۶) لیبر اسم‌ها را دارای یک موضوع به نام R می‌داند که بوسیله‌ی یک گروه اسمی آشکار یا حرف تعریف برآورده می‌شود. این حرف مخفف واژه‌ی «ارجاعی» است که نشان دهنده‌ی نقش ارجاعی اسم‌هاست. «اسکلت» آن دسته از جنبه‌های معنایی را که در نحو وارد می‌شوند را شامل می‌شود. بخش اسکلت دربرگیرنده‌ی موضوع‌ها و نقش‌تثابی آن‌ها در مقولات واژگانی است. کلارک و کلارک (۱۹۷۹) هم فعل‌های محصول فرایند تبدیل را بر اساس نقش‌تثابی اسم سازنده‌ی آن‌ها طبقه‌بندی کرده‌اند، مثل افعال «کنشگر» و یا «ابزار».

ابزار دیگر تحلیل لیبر «بدن» است. که بنا بر گفته‌ی لیبر نمود دائرة‌المعارفی یا کل گرایانه‌ی دانشی است که پایه معنایی عناصر واژگانی است و بر عکس اسکلت تجزیه پذیر نیست. لیبر آگاهانه از استعاره آناتومیک برای بخش‌های معنایی استفاده کرده است زیرا بخش اسکلت دانش ما از واژه‌ها و تکواژها را شکل می‌دهد و به ما اجازه می‌دهد که واژگان را با استفاده از فرایندهای واژه‌سازی مختلف بسط دهیم؛ «بدن» دانش ما از جهان است که رویه‌ی اسکلت را می‌پوشاند و این بدن از واژه‌ای به واژه‌ی دیگر می‌تواند لاغرتر یا چاق‌تر باشد و یا وزنش بیشتر و یا کمتر شود و یا از شخصی به شخص دیگر متفاوت باشد. این بدنه است که به ما اجازه‌ی نوآوری در زبان را می‌دهد و به واژه‌سازی ما خلاقیت می‌بخشد.

به عنوان مثالی از تحلیل معنایی لیبر، تحلیل معنایی او از واژه‌های سگ و تخت‌خواب و رانندگی کردن را در زیر می‌بینید:

۴a)		(۴b)
<i>dog</i>		<i>bed</i>
skeleton	[+material ([ R ])]	[+material ] ([ R ])]
body	<natural>	<artifact>
	<animate>	<furniture>
	<canine>	<horizontal surface>
		<for sleeping>

(۴c)

*drive*

skeleton [+dynamic ([ ]), [ ]]

body &lt;activity&gt;

&lt;journey&gt;

&lt;transport&gt;

واژه سگ از نظر معنایی دارای اسکلت و بدن است. در اسکلت این واژه ما می‌بینیم که این واژه یک اسم است و دارای یک موضوع ارجاعی است. مختصه‌ی [ +material ] نشان دهنده اسم بودن آن است همانطور که مختصه‌ی [ +dynamic ] نشان دهنده‌ی فعل بودن واژه «راندن» است. در بدنه‌ی واژه "سگ" آمده که این واژه اسم یک موجود طبیعی و یک حیوان از گونه‌ی «سگ‌سانان» است. البته ممکن است که شخصی نداند که سگ از چه گونه‌ای است بنابراین این گونه اطلاعات ممکن است در واژگان یک شخص وجود نداشته باشد. اطلاعاتی از قبیل این که سگ می‌تواند حیوان خانگی باشد و غیره هم می‌تواند در بدنه واژه سگ وجود داشته باشد.

در نظریه‌ی لیبر معنای واژه‌های مرکب از مجموع معنای اسکلت‌ها و بدن‌های اجزای تشکیل دهنده ساخته می‌شود آن‌چه این دو اسکلت را به هم مربوط می‌کند هم‌نمایه شدن موضوع‌های دو اسکلت است. برای مثال برای کلمه‌ی مرکب «بستر سگ» در انگلیسی اسکلت زیر به وجود می‌آید:

(۵)

*dog bed*[+material ([<sub>iR</sub> ])]*dog*[+material ] ([<sub>iR</sub> ])]*bed*

(لیبر ۲۰۰۴: ۵۲)

در مورد فرایند تبدیل لیبر برای افعال ابزاری و موقعیتی به ترتیب اسکلت‌های زیر را ارائه

می‌دهد:

۶) افعال ابزاری «استفاده از ابزار X»: [+dynamic ( [ ], [ ], with [ ] ) <base> در اسکلت‌های ارائه شده بالا مختصه‌ی [dynamic] نشان دهنده‌ی فعل بودن واژه‌هاست که ارزش مثبت آن نشانه‌ی «رویدادی» بودن فعل و نشانه‌ی منفی آن نشانه‌ی «موقعیتی» بودن آن است.

به عنوان مثال برای اسکلت اول لیبر مثال زیر را از فرهنگ آکسفورد نقل می‌کند:

7) He *stapled* the papers together.

او کاغذها را به هم منگنه کرد (منگنید).

در زبان فارسی ما فعل منگنیدن نداریم و از فعل مرکب منگنه کردن استفاده می‌کنیم. لیبر اسکلت الف را برای فعل *stapled* پیشنهاد کرده است. در این اسکلت ارزش مثبت مختصه‌ی [dynamic] نشان دهنده‌ی رویدادی بودن فعل است. ضمیر «او» و «کاغذها» به ترتیب دو جایگاه خالی اول در ساخت موضوعی فعل را پر می‌کند و موضوع سوم یعنی جای خالی سوم توسط اسم *staple* منگنه که اسم سازنده‌ی فعل است پر می‌شود و این مسئله را عبارت <base> مشخص می‌کند. لیبر درباره‌ی بدنه این فعل توضیحی نمی‌دهد ولی می‌توان با توجه به موارد مشابه اطلاعاتی از قبیل «فعل بودن» و اینکه «منگنه وسیله‌ای است فلزی که با استفاده از آن کاغذها را به هم می‌چسبانند.» و اینکه «از لوازم التحریر» است را افزود.

حال اگر بخواهیم این سه نظریه را باهم ترکیب کنیم باید بگوییم که در جریان فرایند تبدیل ابتدا گوینده با توجه به بافت و مخاطب تصمیم به استفاده از یک واژه در جایگاه و کاربرد واژه‌ای از مقوله‌ی دیگر می‌گیرد. سپس با استفاده از فرایند شناختی مجاز مقوله معنایی واژه مورد نظر را تغییر می‌دهد. در مرحله‌ی بعد واژه را با برچسب جدید در واژگان ذهنی خود این بار با برچسب مقوله‌ای جدید بازفهرست می‌کند به طوری که معنای واژه‌ی بازفهرست شده‌ی جدید از معنای واژه اول و اطلاعات مربوط به آن در واژگان بدست می‌آید.

##### ۵- تحلیل معنایی افعال حاصل فرایند تبدیل در زبان فارسی بر مبنای نظریه لیبر

افعال ساخته شده از رهگذر فرایند تبدیل در زبان فارسی را می‌توان به دو دسته‌ی کلی افعال ثبت شده در واژگان و نوواژه‌ها و گاه‌واژه‌ها تقسیم کرد. در این قسمت به طور نمونه تحلیل معنایی سه فعل «نامیدن» از افعال ثبت شده در فرهنگ‌های فارسی، «می‌مشند» به کار رفته در

شعر زیر از سامره اسدزاده و «اردبیلیدم» به کار رفته در بیت زیر از طرزی افشار را به عنوان واژه‌های ثبت نشده در واژگان مشاهده می‌کنیم.

او فرزندش را سهراب نامید.

... به عکس پاره می‌مشتند کسی می‌کوبدت بر سینه‌ی میز ...

علی‌الخصوص یخیدم ز اردبیلیدن برای جذوه‌ی موسی چرا نتبریزم

(طرزی افشار)

ابتدا از نامیدن آغاز می‌کنیم: این فعل از اسم «نام» ساخته شده است. «نام» واژه یا عبارتی است که چیزی یا کسی را به آن بشناسند و صدا بزنند، بنابراین برای تبدیل این واژه به یک فعل که نشان دهنده‌ی فرایند «انتخاب کردن نام برای یک شخص یا یک چیز» است ما نیاز به بازمقوله بندی مفهومی این مفهوم داریم. این بازمقوله بندی با استفاده از یک چرخش مجازی به وجود می‌آید. بدین ترتیب که در این فرایند شناختی مجازی اسم که عنصری دخیل در فرایند نام نهادن است به عنوان نامی برای کل فرایند بازمقوله بندی می‌شود. در مرحله‌ی بعدی واژه‌ی نام در واژگان زبانی فرد استفاده کننده از آن بازفهرست می‌شود. برای بازفهرست شدن این واژه به عنوان یک فعل از اسکلت و بدنه‌ی واژه به عنوان «اسم» استفاده می‌شود. اسکلت واژه «نام» به عنوان یک فعل چیزی شبیه به مورد زیر است:

نام [ ] <base> [ ] , [ ] [+dynamic] :

جای خالی اول برای انتخاب کننده نام، جای خالی دوم برای خود نام و جای خالی سوم برای چیزی که نام برای او انتخاب می‌شود است. این اطلاعات برای برآورده شدن قسمت «ه» از اصول کاربردشناختی کلارک و کلارک (۱۹۷۹: ۷۸۷) کافی است. یعنی مخاطب و تولیدکننده فعل جدید نامیدن باید از ساختار موضوعی این فعل و جایگاه اسم «نام» در این ساخت موضوعی آگاه باشند.

در کاربرد نوآورانه‌ی اسم به جای فعل گوینده می‌خواهد اسم را طوری به جای فعل به کار برد که اسم مبنا یعنی اسمی که فعل از آن ساخته می‌شود به نوعی در موقعیت نقشی داشته باشد و موضوع مشخصی از فعل باشد که در رویداد فعل نقش بازی می‌کند.



اما آن بخش از اطلاعاتی که به ما اجازه می‌دهد که با بازمقوله‌بندی اسم «نام» فعل نام را بسازیم اطلاعات موجود در بدن این اسم است. در بدن اسم «نام» اطلاعاتی شبیه اطلاعات زیر وجود دارد:

**نام** یک واژه یا عبارت است.

همه چیزها و اشخاص **نام** دارند.

**نام** توسط اشخاص یا شخصی به چیزی تعلق می‌گیرد.

**نام** نشان دهنده هویت یک چیز یا یک شخص است. و اطلاعاتی از این دست.

با داشتن این دانش دایره معارفی در مورد واژه‌ی «نام» شخص می‌تواند واژه‌ی جدید «نام» به عنوان فعل را در واژگان وارد نماید. همانگونه که کلارک و کلارک (۱۹۷۹) در اصول کاربردشناختی‌شان برای پدیده‌ی تبدیل یادآوری می‌کنند، این فرایند تنها هنگامی امکان پذیر است که هم به کاربرنده‌ی این واژه جدید و هم مخاطب او دارای دانش پیش‌زمینه‌ای مشترک باشند. برای مثال اگر مخاطب نداند که نام را اشخاص انتخاب می‌کنند نمی‌تواند معنای فعل «نامیدن» را درک کند.

بنابراین بدن فعل «نامیدن» می‌تواند شامل اطلاعات زیر باشد:

«نامیدن» یک فعالیت است

که طی آن شخصی یا اشخاصی واژه یا عبارتی را انتخاب می‌کنند که از این پس شخص یا چیزی را با آن شناسایی کنند و یا ذکر کنند.

تحلیل مشابهی را می‌توان برای نوواژه «می‌مشتد» و «نتبریزم» ارائه کرد.

برای ساخت ستاک حال «مشت» از اسم «مشت» فرایندهای زیر به ترتیب صورت می‌گیرد: ابتدا بر پایه اطلاعات معنایی موجود در واژه «مشت» به عنوان اسم این واژه بازمقوله‌بندی می‌شود.

در اسکلت اطلاعات معنایی واژه مشت به عنوان اسم اطلاعات زیر وجود دارد که نشان

می‌دهد این واژه اسم است:

## ۸) مشت [+material ( [R])] :

در بدن این واژه آمده است که: مشت یک چیز ملموس است که از جمع کردن انگشتان دست به وجود می‌آید و افراد در موقع خشم دست خود را به این حالت درمی‌آورند و آن را به چیزی می‌کوبند. و اطلاعات دیگری از این دست.

در مرحله نخست و با توجه به اطلاعات موجود در اسکلت و بدنه معنایی واژه «مشت» این واژه تحت فرایند شناختی چرخش مجازی قرار می‌گیرد یعنی برای اشاره به فرایند «با مشت به چیزی کوبیدن» به کار می‌رود. این نوع مجاز را کاربرد «ابزار به جای فرایند<sup>۱</sup>» می‌نامند. پس از بازمقوله‌بندی مفهومی واژه «مشت» به عنوان یک فرایند، واژه جدیدی در واژگان فهرست می‌شود که دارای خصوصیات معنایی جدید است: اسکلت این فعل جدید به صورت زیر خواهد بود:

## ۹) مشت [+dynamic ( [ ] [ ] with [ ] ) &lt;base&gt; :

بدین ترتیب در اسکلت این واژه آمده است که این واژه یک فعل «رویدادی» است که دارای سه موضوع است و اسم «مشت» موضوع ابزاری آن است. در بدنه این واژه هم اطلاعاتی آمده همچون اینکه مشتیدن یک فرایند است که طی آن شخصی در حالی که انگشتان دست خود را جمع کرده به چیزی می‌کوبد و این کار را از روی خشم انجام می‌دهند و اطلاعاتی از این دست. بر پایه این اطلاعات زمینه‌ای مشترک که در بدنه این واژه آمده گوینده این واژه را تولید و مخاطب آن را درک می‌کند.

برای فعل «تبریزیدن» هم همین روند طی می‌شود یعنی در اطلاعات بدنه اسم «تبریز» آمده که این واژه نام یک شهر است و شهرها اسم مکان‌هایی هستند که افراد به آنجا سفر می‌کنند یا در آن زندگی می‌کنند. بنابراین با چرخش مجازی «اسم مکان مقصد فرایند بجای فرایند» این واژه بازمقوله‌بندی می‌شود سپس بر مبنای اطلاعات موجود در بدنه واژه تبریز این واژه به عنوان یک فعل در واژگان بازفهرست می‌شود به طوری که گوینده و مخاطب با دانش زمینه‌ای مشترک می‌توانند ساختارموضوعی و معنای آن را تحلیل کنند. تنها تفاوت این فعل با دوتای دیگر در این است که این واژه جدید در واژگان دائمی زبان وارد نمی‌شود و پس از استفاده در این بیت فراموش

<sup>1</sup>. instrument for action metonymy

می‌شود. دلایل برای درک علت عدم ورود این واژه به واژگان دائمی نیاز به پژوهش‌های بیشتر کاملاً نمایان است..

## نتیجه‌گیری

فرایند تبدیل در ساخت افعال از دیگر مقولات واژگانی در زبان فارسی فرایندی زیابست و طی این فرایند یک اسم یا صفت به ستاک حال فعل تبدیل می‌شود. از میان رویکردهای مختلف به فرایند تبدیل در زبان، رویکرد بازفهرستی لیبر از رویکردهای قابل توجه است. در این رویکرد اسم و صفت ابتدا با توجه به خصوصیات معنایی مدخل خود که شامل اطلاعات زبانی و دایره‌المعارفی می‌شود بازمقوله‌بندی مفهومی می‌شود. این فرایند معمولاً در جریان فرایندهای شناختی چون مجاز و تحلیل مجدد طرح‌واره‌های تصویری صورت می‌گیرد. سپس مفهوم جدید به عنوان واژه‌ای جدید در واژگان زبان وارد می‌شود و خصوصیات معنایی بدنه و اسکلت آن بر مبنای اسم یا صفت تشکیل دهنده‌ی آن شکل می‌گیرد. بر مبنای نظریه کلارک و کلارک (۱۹۷۹) فرایند تبدیل در جریان یک تعامل کاربردشناسانه شکل می‌گیرد و واژه جدید بر مبنای تعامل دانش مشترک بین تولیدکننده و مخاطب شکل می‌گیرد و در صورت عدم وجود دانش مشترک این فرایند شکست می‌خورد.

## منابع

- ابوالقاسمی، محسن. ۱۳۸۳، *دستور تاریخی زبان فارسی*. تهران: انتشارات سمت.
- بهار، محمد تقی، فروزانفر، قریب، همایی و یاسمی (۱۳۴۲) {۱۳۸۲} *دستور زبان فارسی (پنج استاد)*، تهران: شرکت سهامی
- جباری، محمد جعفر ۱۳۸۷، *مصدر برساخته: رویکردی توصیفی - هم‌زمانی*. مجله زبان و زبان‌شناسی، زبان و زبان‌شناسی بهار و تابستان ۱۳۸۷؛ ۴ (۱) (پیاپی ۷): ۴۱-۶۱.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۰). *مسائل تاریخی زبان فارسی*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- فرهنگستان زبان و ادب فارسی (۱۳۷۸). *اصول و ضوابط واژه‌گزینی*، تهران: دبیرخانه فرهنگستان. کتاب‌های درسی ایران.
- معین، محمد (۱۳۸۰). *فرهنگ فارسی (ج ۱-۴)*، تهران: امیرکبیر.

منصوری، یدالله، (۱۳۸۲). (بررسی ساختار فعل‌های جعلی در فارسی میانه و فارسی دری فصلنامه نامه فرهنگستان، سال ششم، شماره ۲ (پیاپی ۲۲).

ناتل خانلری، پرویز (۱۳۷۳). دستور تاریخی زبان فارسی، تهران: توس.

B. Langer. *Building 20*, ed. Kenneth ale and S. Jay Keyser. MIT Press, Cambridge, 111-176.

Clark, Eve V. & Clark, Herbert H. (1979) 'When Nouns Surface as Verbs.' *Language* 55., (767-811). *language and linguistics* 5.1: 109-130.

Farrell, Patrick 2001, 'Functional shift as category underspecification', *English*

García Velasco, Daniel (2009), 'Conversion in English and its implications for Functional Discourse Grammar'. *Lingua* Volume 119, Issue 8, August 2009, Pages 1164-1185.

Halle, Morris & Alec Marantz. 1993. 'Distributed Morphology and the Pieces of Inflection.' In *The View from*.

Hengeveld, Kees and J. Lachlan Mackenzie, 2008, *Functional Discourse Grammar: A typologically-based theory of language structure*. Oxford University Press.

Jackendoff, Ray (1990) *Semantic Structures*. Cambridge, MA: MIT Press.

Jespersen, J. T. 1990. *Morphology: Word Structure in Generative Grammar*. Amsterdam: John Benjamins.

Kastovsky, Dieter (1968). *Old English Deverbal Substantives Derived by Means of Zero Morpheme*. Esslingen/N.:

Kastovsky, Dieter (1982) *Wortbildung und Semantic*. Düsseldorf.

Kiparsky P. 1997, Remarks on Denominal Verbs. In A. Alsina, J. Bresnan, and P. Sells eds., *Argument Structure* 473-499, Stanford, CLSI.

Kövecses, Zoltán & Radden, Günter (1998) 'Metonymy: Developing a Cognitive Linguistic View.' *Cognitive Linguistics* 9:1, (37-77).

Lakoff, George. 1987. *Women, Fire, and Dangerous Things*. Chicago: The University of Chicago Press.

- Lieber, Rochelle. 1992. *Deconstructing Morphology*. University of Chicago Press: Chicago.
- Lieber, Rochelle. 2004. *Morphology and Lexical Semantics*. Cambridge University Press: Cambridge.
- Lieber, Rochelle. 2005. "Word Formation Processes in English." In: P. Štekauer and R. Lieber (eds.), *Handbook of Word Formation*. Springer, Dordrecht, pp. 375-422.
- Marantz, Alec. 1997. "No Escape from Syntax: Don't try morphological analysis in the privacy of your own lexicon." In: A. Dimitriadis et al. (eds.), *Proceedings of the 21st Annual Penn Linguistics Colloquium. Penn Working Papers in Linguistics 4*, 201-225.
- Marantz, Alec. 2001. "Words." Paper presented at *West Coast Conference of Formal Linguistics*, UCLA.
- MARCHAND, H. (1972). *Studies in Syntax and Word-Formation*, München: Wilhem Fink.
- Marchand, Hans (1969) *The Categories and Types of Present-day English Word-formation*. Munich: C.H. Beck Verlagbuchhandlung.
- Martsa, Sándor (1997) 'Animal Verbs'. In: *HUSSE/3 Papers 1997. Proceedings of the Third Biennial Conference*. M. Kurdi and J. Horváth (eds). Pécs: University Press. 1997, 314-22
- Martsa, Sándor (2002) 'Homonymy vs. Polysemy: Conversion in English.' *Symposium on Lexicography X Proceedings of the Tenth International Symposium on Lexicography May 4-6, 2000 at the University of Copenhagen*. Gottlieb, Henrik et al. (eds.). Tübingen: Max Niemeyer Verlag, (211-229).
- Martsa, Sándor (2006) 'Conceptual Recategorization in the Semantics of Conversion'. In Benczes, R. & Csábi, Sz. (Eds.) *The Metaphors of Sixty, Papers presented on the Occasion of the 60<sup>th</sup> Birthday of Zoltán Kövecses*. Budapest: Eötvös Loránd University, (171-182).
- Martsa Sándor. 2007. "Construction of Meaning during Conversion". Available at: [http://husse8.extra.hu/?page\\_id=2](http://husse8.extra.hu/?page_id=2). Radden Günter and Kövecses Zoltán. 1999.

- Pustejovsky, James (1995) *The Generative Lexicon*. Cambridge MA: MIT Press.
- QUIRK, R. and S. GREENBAUM (1987). *A University Grammar of English*, London: Longman.
- QUIRK, R. et al. (1997). *A Comprehensive Grammar of the English Language*, Essex: Longman.
- Radden, G. and Kovecsse. 1999. Tword the theory of Metonymy. In K. Panther and G. Radden eds., *Metonymy in Language and Thought*, 17-60Amesterdam: John Benjamins.
- Sanders, G. 1988. Zero Derivation and the Overt Analogue Criterion. In M. Hammond and M. Noonan eds, *Theoretical Morphology*, 155-175. New York: Academic press.
- Schönefeld, Doris (2005). Zero-derivation – functional change–metonymy. In *Approaches to Conversion/Zero-Derivation*, Laurie Bauer and Salvador Valera (eds.), 131-159. Münster: Waxmann.
- Štekauer, Pavol (1996) *A Theory of Conversion in English*. Frankfurt am Main, Berlin, New York, Paris, Wien: Peter Lang.
- Wierzbicka, Anna (1996) *Semantics: Primes and Universals*. Oxford: Oxford University Press.
- Williams, Edwin (1981) ‘Argument Structure and Morphology, *Linguistic Review* 1: 81-114.